

پژوهشی در زمینه اساطیر مشترک ایران و هند

دکتر علاء الدین آذری

گروه تاریخ، واحد شوشتر،
دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر- ایران

چکیده

همواره در ذهنم این کلمات خطور می کند که چرا نگاه و دیدگاه ما کمتر بسوی شرق است و بیشتر به غرب و غربیان می اندیشیم؟ درحالی که اصل و ریشه و بنیاد کهن ما نشأت گرفته از شرق و سرزمین های خاوری پیرامون ایرانشهر است. هندیان از هزاران سال پیش به علت هم نژادی و بسیاری از آداب و رسوم و سنت های مشترک بیشتر با ما انس و الفت دارند تا مناطق غربی سرزمین ما. هنوز در کتابخانه ها و مراکز فرهنگی شبه قاره هند، هزاران جلد نسخ خطی بزبان فارسی موجود است که بسیاری از آنها را نتوانسته ایم و یا نخواسته ایم مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم. درحقیقت آنقدر قندپارسی به بنگاله رفته است که مایه تحسین و اعجاب همگان است. گفتنی است که در مورد مناسبات تاریخی و فرهنگی دو ملت کهنسال ایران و هند پژوهش های ارزشمندی تاکنون از سوی اندیشمندان دو کشور ارائه شده است. نگارنده تا حد امکان به برخی از آنها با دقت نگریسته و در واقع خوشه چینی کرده است.:

کلید واژگان: ایران- هند- اوستا- ودا- ریگ ودا- جمشید- میترا

مقدمه:

سال‌ها پیش دریکی از مجلات علمی معتبر داخلی (مجله بررسی‌های تاریخی شماره ۴ سال ششم) مقاله‌ای تحت عنوان «روابط ایران و هند در عهد باستان» به چاپ رساندم که مورد تأیید بسیاری از پژوهشگران مسائل تاریخی قرار گرفت، اندک زمانی پس از آن در همان مجله، روابط دیرپای فرهنگی و هنری ایران و هند توسط یک پژوهنده سخت کوش ایرانی که مدت‌ها در سرزمین بهارات (هند) اقامت داشت به چاپ رسید (دکتر مهدی غروی).

برای تهیه مقالاتی در زمینه مناسبات دو ملت کهنسال ایران و هند با مشترکات فراوان، در گذشته‌ای نه چندان دور به سفارت هند در تهران مراجعه نمودم، بخش فرهنگی سفارت همکاری صمیمانه‌ای با دانشجویان و استادان ایرانی می‌نمود بطوریکه یک دوره مجله هند نو و عکس‌هایی از مهاتما گاندی (گاندی جی) و جواهر لعل نهرو در اختیار اینجانب قرارداد.

بهر تقدیر با تحقیق و پژوهش مداوم در زمینه مشترکات اساطیری دو ملت بزرگ آسیائی این وجیزه فراهم گشته است که تقدیم صاحب نظران و پژوهندگان مسائل فرهنگی می‌شود. لازم به ذکر است که در کشور ما اندیشمندانی بوده و هستند که درباره روابط دو کشور بویژه اساطیر دو ملت ایران و هند آثار ارزشمندی به یادگار از خود بجا گذاشته‌اند که از آن جمله شادروانان دکتر مهردادبهار، دکتر بهرام فره‌وشی و دکتر احمد تفضلی و... همچنین خانم دکتر ژاله آموزگار با نگارش کتبی ارزنده در زمینه تاریخ اساطیری ایران که بارها تجدید چاپ شده است اطلاعات و آگاهی ما را در مورد پیشینه مناسبات اسطوره‌ای و تاریخی دو ملت بسیار افزوده و پر بار نموده است. در اینجا از میان پژوهندگان متعدد خارجی فقط از یک اندیشمند بزرگ نام می‌بریم و او جان راسل هینلز نویسنده کتاب گرانبهای «شناخت اساطیر ایران» است که کتاب او تا سال ۱۳۸۶ خورشیدی دوازده بار در ایران تجدید چاپ شده است. این مقاله در سه بخش یا سه گفتار فراهم آمده و به دانش پژوهان جهت اظهار نظر ارائه می‌شود.

گفتار نخست = اشاراتی به روابط دیرپای ایران و هند

آریاهای ایران و هند که سالیان درازی را با هم گذرانده و اخلاق و صفات مشترکی داشتند، پس از جدائی از یکدیگر که تاریخ آن برای ما روشن نیست و مهاجرت به سرزمین‌هایی که مورد نظر و توجه آنها بود بسیاری از ویژگیهای قومی خود را همچنان حفظ کردند و هم اکنون پس از گذشت ده‌ها قرن تا حدودی پیوستگی نژادی و زبانی خود را محفوظ داشته‌اند، تیره‌گی چهره

هندیان نه بخاطر نژاد آنها بلکه بعلت نور و گرمای شدید خورشید است که خورشید مورد ستایش اقوام آریائی بوده است.

زبان هندیان آریائی، سنسکریت بوده که از بسیاری جهات بزبان اوستائی و پارسی باستان نزدیک است، از طرفی حتی زبان غیر آریائی دراویدی های هند نیز بسیاری از لغات و اصطلاحات و تعبیرات زبان فارسی را در خود نگه داشته است.

آریاهای هند چون خود را برتر از بومیان می دانستند، سیستم طبقاتی را در آن خطه بوجود آوردند^۱ که ظالمانه نیز بوده است و میلیون ها آدمی را در طی قرون و اعصار استثمار کرده است. این تقسیم بندی که از ابتکارات آنها است هزاران سال در جامعه هند رعایت می شد. طبقات چهارگانه آریاها به قرار زیر است:

طبقه اول روحانیان یا برهمنان(کاهنان) بودند.

طبقه دوم را جنگاوران یا کشتریاها^۲کشتاریا(چتریا) تشکیل می دادند.

طبقه سوم شامل ویسایا(وایشیان)^۳(وایشوا) یعنی بازرگانان و کشاورزان بودند.

وبالآخره طبقه چهارم که افراد فرودست جامعه را تشکیل می دادند سودراها (شودراز)^۴ نام داشتند.^۵

همین تقسیم طبقات مردم به چهار بخش در ایران عهد باستان هم اجرا می شد که این تقسیم بندی را حکیم ابوالقاسم فردوسی شاعر بزرگ ما به جمشید جم نسبت می دهد.

کاتوزیان(روحانیان)

نیساریان(جنگاوران)

نسودی ها(کشاورزان)

اهنوخوشی(پیشه وران و دست ورزان)^۶

به رغم اختلافی که در جزئیات و خصوصیات وجود داشت و اختلاف عقیده ای که کیش های رسمی دوکشور ایران و هند در مورد اهمیت اصناف گوناگون داشتند، این تقسیم صنفی جامعه در هر دوکشور مولود شرایط اجتماعی کم و بیش متشابه بوده است.^۷

در اوستا کتاب مقدس زرتشتیان یک نوع اشارات و توصیف هائی از نواحی شمالی هند شده است. در ریک ودا که کتاب مقدس هندوان و یادگار دوران باستانی ودائی می باشد، در باره ایران اشاراتی شده است، ایرانیان «پارشوا» و بعدها پارسیکها نامیده شده اند که کلمه جدید پارسی ها از همین کلمات ناشی و مشتق شده است و از پارتی ها کلمه ای بنام(پارتاوا) یاد شده است.^۸

شواهدی موجود است که از سده هفتم پیش از میلاد میان ایرانیان و هندیان روابط بازرگانی برقرار بوده است، هندیان نه تنها با ایرانیان بلکه با مردم بابل هم از طریق خلیج فارس در تماس

بوده و کالاهای تجارتنی خود را با آنها مبادله می نمودند، در حقیقت با کشف آثار تاریخی موهنجو دارو و هاراپا در هند صحت این مدعا تا حدودی تایید شده است.

در سال ۱۹۲۴ جهان علم از اخباری که از اکتشافات هند می رسید تکان خورد، یکی از دانشمندان، بنام سرجان مارشال اعلام داشت که دستیاران او بویژه ر.د بانرجی^۹ در موهنجو دارو واقع در کرانه باختری سند سفلی آثاری پیدا کرده اند که گویا متعلق به کهن ترین تمدنی است که تا به امروز کشف شده است، در آنجا و در هاراپا چهارپا پنج شهر در دل خاک نهفته است که دارای صدها خانه و دکان بوده و بناها از آجر سخت ایجاد شده و اغلب چند طبقه بوده اند. این اکتشافات ثابت کرد که در منطقه سندوپنجاب طی هزاره های چهارم و سوم پیش از میلاد یک زندگی شهری بسیار مترقی وجود داشته است. وجود چاه ها و گرمابه ها و مجاری فاضل آب مجهز در اغلب خانه ها دلالت می کرد بر اینکه وضع اجتماعی مردمان آن لااقل با وضع مردم سومر برابری می کرده است و بروضعی که در مصر و بابل حکمفرما بود برتری داشت با در نظر گرفتن اشیاء مکشوفه در خرابه های موهنجو دارو و هاراپا و تشابهی که این اشیاء با آنچه در ایران کشف شده است دارد می توان ارتباط و پیوستگی مدنیت هند و ایران را قطعی دانست.

«کاوش هائی که در حدود سال ۱۹۳۰ میلادی در سیصد میلی جنوب تهران در تپه سیلک کاشان به عمل آمده است ثابت نمود که آن نقطه (کاشان فعلی) محل تماس هر دو تمدن دیرین بوده است.»^{۱۰}

اما آثاری که در موهنجو دارو و هاراپا بدست آمده متعلق به چه اقوامی است؟

برخی از صاحب نظران و اندیشمندان براین باورند که دراویدی ها یعنی بومیان اولیه هند که توسط آریاهای مهاجم رانده شده بودند این مدنیت شکوفا را پدید آورده اند. (گاه از آن ها به عنوان آریائیان اولیه نام برده شده است) در تاریخ جهانی جلد نخست می خوانیم که دراویدی ها در واقع گروه متمایزی از اقوام مختلف جهان می باشند و مردمی هستند با پوست تیره و موی سیاه و جمجمه هائی که طول آن بیش از عرض جمجمه می باشد (دولیکو سفال) و به زبان هائی تکلم می کنند که با هیچیک از زبانهای شناخته شده جهان شباهتی ندارد. (زبان دراویدی مادر زبان های تمیل، کایزی و تلگو ذکر شده است. جالب توجه اینکه شباهت هائی بین زبان دراویدی و گویش براهوئی بلوچ و حتی گویش ایلام کهن گزارش شده است). برخی گمان می کنند که دراویدی ها از اقوام سومری بوده که در هزاره چهارم پیش از میلاد از راه شمال غربی بر سرزمین هند استیلا یافته اند و پس از غلبه برسکنه قدیم، زندگی خود را از راه شکار و کشاورزی و گله داری تامین کرده اند. مذهب آنها پرستش خدایان متعدد بود و ستایش حیوانات در این مذهب اهمیت شایانی داشته است. هنوز هم بقایای آن قوم در نواحی دره سند و جنوب هندوستان (وشمال سریلانکا=

سیلان= سرنديب) که به زبان های موندالمunda از زبان های نزدیک به زبان آنامی تکلم می کنند وجود دارد.^{۱۱} در همین رابطه مطلبی خواندم در مجله باغ نظر که در زمینه هنر و معماری و شهرسازی مطالب جالبی انتشار می دهد. عنوان مقاله (نقش برجسته ها و مجسمه های هندباستان در هنر پیش از آریایی و بعد از آریایی) بوده است. نویسنده مقاله درباره درآویدی ها و تمدن آنها می نویسد:

«اقوام اولیه شبه قاره هند، درآویدیان که در دره رود سند و شهرهای بزرگی چون هاراپا و موهنجودارو، دارای تمدن درخشانی بودند واز تمدن آنها آثاری هنری مانند مهرهای سنگی با تکنیک نقش برجسته و مجسمه های سفالی و سنگی در اندازه های مختلف کشف گردیده است. این اقوام بومی خدایان و ادیان طبیعت پرستانه ای داشته اند که خاستگاه و منشاء اصلی خدایان در کیش های بعدی هندوستان می باشند، با مهاجرت و هجوم آریایی ها در هزاره دوم پیش از میلاد به شبه قاره که توام با جنگ و درگیری های بسیار متعددی بود، بمرور زمان این مهاجمان با اقوام بومی به سازش رسیده و دوره جدید یعنی عصر ودائی که برهنر و تمدن شبه قاره تاثیر بسزایی می نهاد آغاز می شود».^{۱۲}

در دائره المعارف بین المللی نیز در باره تمدن هاراپا و موهنجودارو مطالبی مذکور است که به آن مختصر اشاره می نمائیم.

«.....در تاریخ شناخته شده که در دسترس ما است از چهار هزار و پانصدسال پیش، نخستین تمدنها در کرانه های رود سند بوجود آمد که بین ۲۵۰۰ تا ۱۵۰۰ پیش از میلاد، دوران شکوفائی آن بود. در شهرهای هاراپا و موهنجودارو کندکاریهایی از آن دوران باقی مانده که موید این است تمدن آن با مدنیت میان رودان(بین النهرین) مشابهت داشته است، گفتنی است تمدن و فرهنگ هاراپا بسیار توسعه پیدا کرده بود، ودر آن منطقه از برنز و مس استفاده می شده است...»^{۱۳}

گفتار دوم- نگاهی گذرا به منابع اساطیر ایران و هند

در اینکه ما ایرانیان با هندیان از یک نژاد بوده ایم و دیرزمانی در یک سرزمین واحد که هنوز بدرستی نام آنرا نمی دایم سکونت داشته ایم شک و تردیدی وجود ندارد. در کتاب ایرانویج تالیف بهرام فره وشی خاستگاه اقوام آریایی را منطقه خوارزم می دانند به جز ایشان دیگر اندیشمندان ایرانی و خارجی در این مورد تا حدودی اتفاق نظر دارند.

کهن ترین منبعی که از آریاهای هند و ایرانی نام برده است، کتاب ودا veda اثر هندیان به زبان سنسکریت می باشد و خود شامل چهار کتاب است: از آن جمله :

۱- ریگ ودا Rig veda که قدیمی ترین قسمت وداها است و آنرا هم ردیف گاها یا گاهان اوستا می دانند، در مورد سهم ایرانیان در نگارش کتاب ریگ ودا به نکته زیر باید توجه شود. «در

تصنیف ریگ وداسه گروه مشارکت و همکاری داشتند. نخستین گروه ایرانیان بودند بطوری که اثرات این مشارکت در کتاب های دوم و پنجم و هفتم کاملاً قابل تشخیص است.^{۱۴}

۲- یا جورودا yajur veda بیشتر کلام منثور است و دعاهایی را که در ریگ ودا آمده تکمیل می کند.

۳- سامه ودا same veda سرودهایی که برهمنان، هنگام قربانی و نیایش می خواندند.

۴- اثره ودا Atharva veda که شامل وردها و افسون ها و جادوگری دوران باستانی هند است^{۱۵}

گفتنی است که همه وداها در یک زمان و یک عصر سروده نشده بلکه از حیث قدمت اجزاء آن باهم تفاوت دارند و بین سرودن اولین قسمت آن با آخرین قسمت آن قرن ها فاصله است و چون ریگ ودا کهن ترین قسمت ودا است و در عصری سروده شده که آریاهای ایرانی و هندی باهم میزیسته اند ویا تازه از هم جدا شده بودند از این رو موضوع بحث ما آن قسمت است نه اجزاء دیگر کتاب ودا.

گفتنی است که کتاب ودا از نظر لفظ و معنا و ریشه لغات شباهت بسیاری به کتاب مقدس زرتشتیان یعنی اوستا دارد ودر حقیقت مادر ویا خواهر بزرگ آن بشمار می رود که چند قرنی پیش از آن دستورالعمل زندگی آریاهای ایرانی و هندی بوده است.^{۱۶}

در همین زمینه جلالی نائینی درباره شباهت ریگ ودا با اوستا می نویسد:

«شباهت بی مانندی میان مطالب ریگ ودا و اوستا وجود دارد که درحقیقت متخصصان آئین ودائی هرگز نمی توانند هنگام مطالعه اسطوره های هندوئی از اوستا غفلت ورزیده و چنین نیازی را اوستاشناسان نیز به ریگ ودا سخت در خود می بینند، زبان اوستا و ریگ ودا دو گویش اند که از یک زبان مادر شاهی هند و ایرانی منشعب شده اند و در هر دو اثر لغات و واژه های مشترک به یک معنی و مفهوم بکار برده می شود.

ذکر این نکته ضرورت دارد که ریگ ودا که بخش مهم کتاب ودا است شامل ۱۰۱۷ قطعه شعر و ۱۰۵۰۰ بیت است که ابیات آن از هشت تا دوازده سیلاب می باشد^{۱۷} دیگر از منابع هندی در رابطه با اساطیر ایران می توان از اوپانیشادها و مها بهاراتا و پورانا purana نام برد.

البته در تاریخ کهن شبه قاره همواره از دو مجموعه حماسی به نام های مها بهاراتا و راماین بیشتر نام برده می شود که در آنها داستان ها و روایات متعددی موجود است این دو اثر بزرگ که به آنها رزم نامه نیز گفته می شود در زمان سلسله مشهور گوپتا (تاسیس سال ۳۲۰ میلادی) جمع آوری و تدوین شده است. علاوه بر آنها داستان های مذهبی تحت عنوان پورانا نیز در این عهد فراهم آمد.

در اینجا لازم است درباره مها بهارات یا مها بهاراتا که کهن تر از راماین است توضیح مختصری بدهیم: اصل و منشاء مها بهاراتا را از قرن پنجم قبل از میلاد می دانند و آن عبارت از کتابی است منظوم با تفسیر متناسب که به مرور زمان داستان هایی به آن افزوده شده است و هزار سال بعد در زمایکومت گوپتاها بصورت مجموعه عظیمی درآمده که جمعاً یکصد و هفت هزار بیت دارد نام این اثر برای نخستین بار در کتابهای منسوب به پانی نی panini که مفسر معروف متون سنسکریت بود در سده های اول و دوم پیش از میلاد می زیسته می بینیم اگرچه سراینده این اثر را ویسا^{۱۸} می دانند که مولف و داها و پورانها هم بوده است. اما شاید صدها شاعر در خلق آن همکاری داشته اند. چون کلمه ویسا^{۱۹} به معنی ناظم است و نمی تواند شخص معین و واحدی بوده باشد. حقیقت مها بهارات حماسه ای است کاملاً ملی و خالی از ارشاد مذهبی ولی چون پایه و اساس ادبیات هند و دهااست، بنابراین مها بهارات نیز از این قاعده مستثنی نیست و منبع اصلی این کتاب را هم می تواند سرودهای غنائی که در هند باستان بدان گاتها می گفتند دانست.

در اینجا می خواهیم تفاوت اساسی میان دو کتاب مها بهارات و راماین را با کتب مقدس هند بیان نمائیم: مها بهارات و راماین توسط گروه نغمه سرایان و شاعران دوره گرد غیر مذهبی سروده شده اند که به ایشان سونا گفته می شد و خود ایشان نیز خالق واقعی این آثار نیستند بلکه چون اربابه ای حامل این اخلاقیات اولیه بشری بودند و آنچه را که می شنیدند یا می دیدند می سرودند و به دست رامشگران دوره گرد می دادند این غزل ها حاوی شرح پهلوانی ها، جنگ ها، فداکاری ها و داستان های بزمی نیاکان مردم است.

اما در باره راماین باختصار بسنده می کنیم: راماین حماسه دیگر هندی از لحاظ حجم و محتوا از مها بهارات کوچک تر است اما محبوب ترین کتاب هندوان به شمار می رود. در هفت کتاب یعنی حجمی تقریباً برابر شاهنامه فردوسی دارد، تصیف این حماسه غنائی را به شخص افسانه ای نسبت می دهند که والمیکی نام داشت و تصنیف کتاب های مقدس دیگر نیز به وی نسبت داده می شود. راماین همانند شاهنامه سرشارترین منبع برای نقلان و داستان سرایان و آوازخوانان دوره گرد است و تصنیف و تکمیل آن نیز مرهون کوشش های گروهی بیشمار از شاعران و خنیاگران دوره گرد است. همانطوری که در مورد داستان های حماسی شاهنامه هم در روزگار ما عده ای از هنرمندان نقش آفرینی می نمایند.

گفتار سوم: اساطیر مشترک ایران و هند در عصر ودائی (باتکیه براساطیر جمشید و

میترا یا مهر)

عصر ودائی زمانی است که هنوز آریاهای ایرانی و هندی زندگی مشترکی داشتند و یا در آستانه جدایی از یکدیگر بودند ولی همچنان آداب و سنن و مشترکات مذهبی خود را از یاد نبرده بودند، این عصر را بنام کتاب ودا که قدیمی ترین کتب آریائی است، عصر ودائی نامیده اند و قدمت کتاب ودا را از ۸۰۰ تا ۵۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح می دانند.

آیین زندگی آریاها در عصر ودائی براساس خانواده و عشیره و قبیله بوده که ما بطور اختصار به آن اشاره می نمائیم:

۱- خانواده یا کولا *kula* که هسته مرکزی تشکیلات اجتماعی آریائی بود که ریاست آنرا پدر خانواده داشت. نام پدر به زبان ودائی، پاتی *pati* به معنای دارا و مالک و حافظ و حامی و یا پیتری *pitri* یعنی خوراک دهنده آمده است، ما در را ماتری *matri* می گفتند که بانوی خانواده شمرده می شد.^{۲۰}

۲- گوترا *Gotra* این کلمه به معنی عشیره است و پس از خانواده در مرتبه عشیره قرارداشت، معنی کلمه گوترا، محل حفاظت گاوها است، زیرا آریاها قومی گله دار بودند.^{۲۱}

۳- گشتی *Goshti* به چندین خانواده که صاحب یک گوترا یا آغل بوده و چراگاه مشترکی داشته اند گشتا *Goshti* یا ورجا *Vrja* می گفتند.^{۲۲}

۴- گرامه *Grama*، از اجتماع چند گشتی یک گراما به معنای مجتمع به وجود می آمد که رئیس آن گرامنی *Gramani* نام داشت.

۵- ویس یا ویسه *visa* از گراما بالاتر بود و از اجتماع چند ده ویس یا ویسه پدید می آمد، که رئیس آن را ویس پاتی می خواندند.

۶- جانه *Jana* از مجموعه چندین ویس یک جانه یا قبیله بزرگ به وجود می آمد که رئیس آنرا راجان به معنای شاه می خواندند.^{۲۳}

در اینجا نگارنده می خواهد مشابهتی را که میان عقاید هندیان و ایرانیان قبل از ظهور زرتشت وجود داشته است باختصار بیان نماید:

«در نزد هر دو ملت یا تو *Yatu* به معنای جادو و دروغ (در اوستا، دروج *druj* را به نیروی پلید نسبت می دهند) همین طور آئین های هر دو قوم نیز همانندی دارند، در نزد هر دو قوم هوتتر *hotar* هندی با زئوتر *zaotar* اوستائی به کهنات می پردازند. هر دو ملت آیین پرستش آتش را گرامی می داشتند، آثروانای هندی (*Atharvana*) و آثروان اوستائی (*Acrvan*) نگهبان آتش اند. قربانی نیز

در نزد هندیان Yajna و در اوستا یسنه Yasna خوانده می شود. در هر دو سرزمین soma سومای هندی و هئومه Haoma اوستائی عصاره گیاهی مقدس است که آنرا در آئین های دینی می نوشیدند، هر دو قوم برهس Barhis را درهند و برسمن Baresman را در ایران بر زمین می گسترده تا خدایان برآن بنشینند و سهم خویش را از قربانی دریافت دارند. هر دو قوم به هنگام قربانی سرودهای طولانی همانندی می خواندند.^{۲۴}

شادروان حسن پیرنیا (مشیرالدوله) در مورد ترقیات آئینی ایرانیان و یکتاپرستی آنان نسبت به هم کیشان هندی خود به نکته جالبی اشاره می کند که ما بذكر آن می پردازیم:

«آریان های ایرانی در معتقدات خود سریع تر از آریان های هندی ترقی کرده و به درجه وحدت و پرستش خدای یگانه رسیده اند، زیرا از مقایسه مذهب زرتشت با مذهب هندی ها به خوبی دیده می شود که اهورای آریاهای ایرانی با وجود اینکه از آسورای هندی آمده، خدای قادر و داناست و امشاسپندان، یزته ها آفریده او می باشند.»^{۲۵}

الف) اسطوره جمشید

مادر اینجا قصد داریم درباره جمشید یا یم درخشان شهریار مشترک ایرانیان و هندیان که او را گویا نخستین انسان می دانند که هم در نوشته های ودائی و هم اوستائی از او بصورت پادشاهی اسطوره ای و زیبا نام برده اند به تفصیل سخن بگوئیم:

در یادداشتهای گائاهها، نگارش استاد پوردادود(که حدود چهل و پنج سال قبل افتخار شاگردی او را داشتم) آمده است که:

«جمشید دارنده رمه خوب آن فرمند و خورسان نگران، کسی که درهنگام شهریاری خویش، جانوران و مردم را نمردنی، آب و گیاه را نخشکیدنی، خورش را نکاستنی ساخت، درآن هنگام شهریاری جم دلیر نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود و نه مرگ، و نه رشک دیوان آفریده، درآن روزگانی که جم پسر ویونگهان شهریاری داشت، پدر و پسر هر دو چون جوانان پانزده ساله می نمودند.»^{۲۶}

در اساطیر هند همه جا صحبت از یمه(جمشید) است که خداوند قلمرو مرگ است، از پادشاهی او و آنچه برسر وی آمده است وما ایرانیان او را به خاطر برخی از اعمالش ستایش می کنیم خبری نیست. مولف کتاب شناخت اساطیر هند شرح مبسوطی از یمه و خواهر همزاد او یمی در کتاب خود آورده است با تصاویری از یمه یا جمشید که مردمان را بسوی آن جهان یا جهان فانی رهنمون می شود اودر حقیقت در عصر ودائی حکم ملک الموت را دارد. در اینجا چندین سطر از نوشته های او را عیناً نقل می نمائیم: «می گویند یمه و خواهر همزاد او یمی نخستین زن و مرد جهان بودند. آنان فرزندان ویوسوانت، خورشید برخاسته از آسمان و سارانپو دخترتوشتری

بودند، یمه و یمی به تمنای یمی و درحالی که یمه، از ناخشنودی وارونا و میترا بیمناک بود زن و شوهر شدند و نسل انسان از آنان تولد یافت، یمه نخستین کاشفی بود که قلمروهای نهان را شناخت و راهی را که به راه نیاکان مشهور شد کشف کرد. راه نیاکان راهی بود که مردگان را به بهشت هدایت می کرد. یمه بعد از کشف راه نیاکان نخستین انسانی بود که مرد، و بعد از مرگ به شهریاری مردگان دست یافت.^{۲۷}

مادراینجا بخش هائی از کتاب نمونه نخستین انسان و نخستین شهریار پروفیسور آرتور کریستن سن را در این رابطه ذکر می نمائیم:

در اساطیر ایرانی نخستین انسان یا «پیش نمونه» فقط به گیومرث تعلق ندارد و شخصیت‌های دیگر هم در دوران های مختلف و در جاهای گوناگون چنین لقبی داشته اند مانند منو، جم، جمبیک، مشی و مشیانه، هوشنگ و تهمورث، بعضی از اینان احتما لاً میرائی از دوران هند و اروپائی هستند، مانند منو که نام اودر منوچهر (از نژاد منو) برجای مانده است برخی به دوران هند ایرانی تعلق دارند مانند جم و خواهرش جمبیک.^{۲۸}

در جای دیگر می نویسد: در کهن ترین بخش ودا یعنی ریگ ودا مطالب متنوعی درباره یمه و خواهرش یمی و ماجرای علاقه و اشتیاق یمی به ازدواج با برادر آمده است که از ذکر آن می گذریم. در قطعه دیگری در ریگ ودا (۱۳۵ بند ۲-۱) اینگونه سخن را به پایان می برد: یمه بعنوان خدای مرگ، شخصیت شومی بخود می گیرد، وی دو پیک هراس انگیز خود را می فرستد تا به جستجوی آدمیان پردازند و آنان را بگیرند و به قلمرو شوم مردگان که از آستانه آن دو سگ هشیار یمه محافظت می کنند، بیاورند با این تابلوی تاریک توصیف شکوه یمه در ریگ ودا پایان می پذیرد.^{۲۹}

از سرود معروف ریگ ودا که مکالمه ای میان یمه و یمی است می توان استنباط کرد که هندیان با افسانه ای آشنا بوده اند که بنا برآن یمه و خواهر توامانش یمی نخستین زوج بشر و پدر و مادر همه آدمیان بشمار آمده اند و از زمان وداها چون این افسانه را مخالف تصورات اخلاقی می پنداشتند آن را طرد کرده اند.^{۳۰}

اما در اساطیر ما، جمشید پادشاه سرزمین ایرانویج بود که برخی از تاریخ نگاران آنرا بهشت گمشده آریائی می دانستند. این بهشت طلائی چنانکه از وندیداد و اوستا برمی آید در کنار رود نیک دائیتی صحنه فرمانروائی پدرا نه جمشید (= یمه خشته) پادشاه افسانه ها بود. در دنیای رویائی این «دارنده رمه خوب» انسان ها با خدایان انجمن می کردند و با رمه هاشان عمر را در شادی و خرسندی و فراوانی بسر می بردند.^{۳۱}

در واقع ایرانویج سرزمینی سرسبز خرم و پر نعمت بود به همین علت روز بروز بر تعداد آدمیان و چهارپایان در آن خطه افزوده می شد بطوریکه در مدتی کمتر از هزار سال سه بار بوسعت آن افزوده شد و ساکنان آن خطه به اطراف پراکنده گشتند. در وندیداد آمده است (فرگرد یکم) که چون در سایه عدل جمشید مردمان و رمه ها افزون شدند مردم از جمشید خواستند تا از خدا گشایش زمین را درخواست کند. جمشید از اهورامزدا درخواست گشایش زمین را کرد! پس زمین سه بار در برابر ایرانیان گشوده شد و ایرانیان به نیمروز (جنوب) روانه شدند. گشادگی زمین اشاره به مهاجرت سه گانه آریائیان دارد که شواهد تاریخی و باستان شناسی آن را تأیید می کند. جمشید پادشاه اساطیری از جانب اهورا مزدا به فرمانروائی این سرزمین برگزیده شد او از خداوند طلب کرد که در سرزمین او نه بیماری باشد و نه مرگ و نه قحطی و خشکسالی، خواسته او اجابت شد و به این ترتیب جمشید یا جم خوشبخت ترین شهريار دوران اسطوره ای ما بود. اما این سعادت و نیک بختی جاودانه نبود.

در وندیداد از بخش های مهم اوستا (فرگرد دوم) در مورد فرمانروائی یم درخشان یا جمشید چنین آمده است:

«آنگاه من (اهورامزدا) دو وسیله به او (جم = جمشید) دادم، یک حلقه زرین یک دشته زرنشان».

در فرمانروائی جم، سیصد زمستان برآمد و زمین پراز چهارپایان خرد و بزرگ و مردم و سگان و پرندگان و آتشان سرخ و سوزان گشت و بر روی آن دیگر جائی برای چهارپایان خرد و بزرگ و مردمان نماند و من جم زیبا را آگاه ساختم. آنگاه جم در روشنائی به سوی جنوب در راه خورشید به پیش رفت و زمین را با مهر زرین فشرد و با دشنه سوراخ کرد و گفت خواهش می کنم، ای سپندارمذ (حامی زمین) گسترده و فراخ شو تا چهارپایان خرد و بزرگ و مردمان را در برگیری..... و جم زمین را یک سوم از آنچه بود گسترده ساخت و چهارپایان خرد و بزرگ و مردمان به کام خویش و به آرزوی جم در آن رفت و آمد کردند. و در فرمانروائی جم ششصد زمستان برآمد و زمین پراز چهارپایان خرد و بزرگ و مردمان شد (چون بیماری و مرگی وجود نداشت) آنگاه جم در روشنائی به سوی جنوب در راه خورشید به پیش رفت و زمین را با مهر زرین فشرد و آنرا دو سوم گشاده تر کرد..... در فرمانروائی جم نهصد زمستان برآمد و جم زمین را به اندازه سه سوم بیش از آنچه بود گسترده کرد.

اما در این ایام فرمانروائی جمشید حادثه مهمی به وقوع پیوست که وی توسط اهورامزدا وقوع آنرا پیش بینی کرده بود، از این رو لطمه ای به حکومت و فرمانروائی او وارد نیامد، جریان واقعه به اختصار چنین بود:

«در ایرانویج یا خاستگاه مشترک ایرانیان و هندیان، اهورامزدا با ایزدان مینویی انجمنی بیاراست و جم را گفت به جهان زمستان سختی خواهد رسید و برف به چندین ارش ببارد، یک ثلث از جانوران هلاک شوند، برای جلوگیری از آن و بقای نسل جانداران باید باغی بنام وره VAR بنا کنی که از هر چهارسوی به بلندی یک میدان اسب باشد. در آنجا چهارپایان خرد و بزرگ و سگ ها و مرغان و شعله های سرخ آتش را گردآوری، اصطبللی به بلندی هزارگام برای ستوران بسازی و در آنجا آب روان کنی و چراگاه فراهم نمائی و مردان وزنانی را که در روی زمین بهترین و زیباترین هستند در آنجا جمع کنی و اشخاص و حیوانات ناقص الخلقه را در آنجا راه ندهی.^{۳۳} جم پرسید که این باغ را چگونه بسازم، اهورامزدا گفت خاک را با پاشنه پای خویش نرم کن و با دستهای خویش گل بساز... آنگاه بدین ترتیب باغ ساخته شد و هر سال یک بار ستارگان و ماه و خورشید در آنجا طلوع و غروب می کردند و در نظر ساکنان وره یکسال مانند یک روز بود و در هرچهل سال از هر یک جفت مخلوقات وره یک جفت دیگر به عمل می آمد. این باغ را بزبان پهلوی «وره جم کرت» می گفتند یعنی «وره ساخته جم» وری که جم کرده است، پس از برطرف شدن طوفان سرما، جم و ساکنان وره بیرون آمده زمین را دگر باره آبادان نمودند.^{۳۳}

پروفسور آرتور کریستن سن در کتاب کیانیان خود به مقایسه اعمال و افعال کاوس پادشاه کیانیان با جمشید و شیوه پادشاهی او می پردازد:

«هم چنانکه جم، ور (VAR) را بنا کرد که دسته منتخبی از آدمیان در آن دور از آسیب مرگ با جوانی تغییر ناپذیر به سربرند تا در روزگار آینده وبعد از زمستانی سخت و ویران کننده جهان را که از آدمیان تهی خواهد شد مسکون سازند کاوس هم دژ خود را که از هفت کاخ پدید می آید بنا کرد، چنانکه زائرین آن به جوانی باز می گردند و همچنین کاوس مانند جم فرمانروای هفت کشور و پادشاه آدمیان و دیوان بود.»^{۳۴}

آنچه گذشت فرمانروائی جمشید و دوران طولانی زندگی او از دیدگاه ایرانیان بود. اما ببینیم که این پادشاه زیبای ایرانویج از نظر هندیان آریائی چگونه بوده است؟

ما در اینجا نظر جان هینلز را درباره جمشید (یمه = جم) از دیدگاه هندیان باختصار ذکر می نمائیم: جم شخصیت دیگری است که به مجموعه عقاید دوران هند و ایرانی تعلق دارد. گرچه سنت های هندی و ایرانی در شماری از جزئیات باهم توافق دارند با این همه شخصیت کلی جم مشخصاً با شخصیت یمه درهند تفاوت دارد. مشخصه برجسته یمه در وداها این است که وی نخستین کس از بیمرگان است که مرگ را برگزید «او مرگ را برگزید تا خدایان را خشنود سازد، بیمرگی را برگزید تا فرزندان را خشنود کند (ریگ ودا، دهم، ۴، ۱۳، زرنر، طلوع و غروب دین زردشتی ص ۱۳۲) راه مرگ را سپرد تا راه جاودانان را به مردمان نشان دهد و مردمان با او در

(خانه سرود) به سر برند. چون او شاه مردگان بود مرگ را «راه یمه» دانستند این تصویر یکه با گذشت زمان رنگ نسبتاً آشومی به خود گرفت چنانکه بعضی مجسمه های او دلالت بر این موضوع دارد.^{۳۵}

جمشید یا جم یا یم خوشبخت ترین شهریار دوران اسطوره ای ما بود. اما این سعادت و نیک بختی جاودانه نبود، او در پایان حکومت هزار ساله خود گرفتار کبر و غرور شد و اهورامزدا یا هستی بخش دانا را از یاد برد. در بند ۸ از یسنای ۳۲ می خوانیم که گناه سرکشی او از فرمان خدا این بود که استفاده از گوشت حیوانات را که تاعهد او در خوراک آدمیان به کار نمی رفت معمول کرد. در بند ۳۳ از یشت ۱۹ اوستا آمده است که یم در گئوئی آغاز کرد و سخنان دروغ و ناروا بر زبان جاری ساخت، شاید بتوان گفت و اینگونه تعبیر نمود که وی به لذت دنیوی حریص شد و به سلطنت مطلقه عشقی وافر یافت و از اطاعت اورمزد باز ایستاد.^{۳۶}

پس از این ناسپاسی فره ایزدی از او روی برتافت و سرزمین او را سرمای مهیبی فراگرفت. اهریمنان بر آن ملک چیره شدند و ضحاک تازی بر ایرانشهر غلبه یافت.

«به روایت فردوسی بعهد جمشید در دشت سواران نیزه گزار(عربستان) نیک مردی بنام مرداس بود که پسری زشت سیرت و ناپاک و سبکسار اما دلیر و جهانجوی داشت بنام ضحاک که چون ده هزار اسب داشت او را به پهلوی بیوراسپ می خواندند، این بیوراسپ بفریب ابلیس(اهریمن) پدر خویش مرداس را کشت.»^{۳۷}

و جم درخشنده و نورانی که زیبایی خیره کننده ای داشت آواره و سرگردان شد و سرانجام زمانی که خود را در درختی میان تهی پنهان ساخته بود توسط اهریمنان با همان درخت اره شد.^{۳۸} در کتاب یادداشت های گاتاها درباره چگونگی از میان رفتن و نابودی جمشید این چنین آمده است:

«جمشید شبانه روز در سوز و گداز، به مدت یکصدسال در بیشه ای در خاک چین پنهان بود، بیوراسپ(ضحاک) او را در آنجا بدید، جمشید از خدایاری خواست در آنجا درختی بود که به خواست خدا دهن باز کرد و جمشید را در برگرفت، اهریمن به بیوراسپ آن درخت را بنمود و اره بر آن نهادند، چون دندانهای اره به جمشید رسید، تیرگی شب فرا رسید، ناگزیر دست از کار برداشتند دیگر روز اهریمن و آژدهاک از دیدن آن درخت در شگفت ماندند زیرا شکاف اره بهم پیوسته بود! باز به اره کردن درخت پرداختند و چون بر سرجمشید رسید باز شب درآمد، به آن درخت آتش افکندند، سوم روز درخت را بریدند، جمشید در همان دم جان بداد و خداوند او را به دوزخ فرستاد، در آنجا بمدت دوهزار سال در رنج و عذاب بود تا اینکه به میانجی زرتشت پیامبر، خداوند او را بیامرزد و به همستگان(برزخ، اعراف) فرستاد؛ هزار سال نیز در آنجا گرفتار

سرما و گرما بود، پس از سرآمدن هزارسال او را خداوند به گرزمان Garzman (عرش الهی) فرستاد و تاکنون در آنجا شادمان است.^{۳۹}

گفتنی است که در متن های ودائی و پهلوی، شخصیتی که جمشید را همراهی می کند جمی یا جمیک خواهر- همسر اوست، پایان زندگی جمشید تا حدودی مرموز است و با گریز و پنهان زیستن سرانجام مرگ، داستان زندگی او به سر می رسد، قتل او بدست سپی‌تور نامی انجام می شوند که در برخی متن ها برادر جمشید به حساب آمده است. جمشید با اینکه گناه می کند، اما در سنت ایرانی همواره شخصیتی شایسته ستایش باقی می ماند، سقوط او و به سر رسیدن دوران طلائی است، این اندیشه که جمشید خدا فرض می کند، اندیشه نسبتاً متأخری است.^{۴۰}

در پایان این قسمت لازم است اشاراتی به خدمات جمشید در ایام بس طولانی شهریاری او در میان آریاییان هند و ایرانی بشود.

او به ساختن آلات جنگ پرداخت

ذوب آهن را به مردم آموخت

خود وزره ساخت

رشتن و بافتن و دوختن جامه را به آدمیان آموخت

خانه ساختن را دیوان به امر او معمول کردند

کشتی رانی را به مردمان آموخت

اودر روز هرمز از ماه فروردین به تخت نشست و مردم آن روز را نوروز خواندند و در سرهر سال در آن روز جشن می گرفتند. جمشید دوخواهر بنام های ارنواز و شهرناز داشت که ضحاک آنها را بزنی گرفت و بعدها فریدون آن دورا از چنگ ضحاک نجات داد، سلطنت جمشید را در داستانها ۶۵۱ و یعقوبی ۷۰۰ سال ذکر کرده اند.^{۴۱}

همچنین آرتور کریستن سن در کتاب بی مانند خویش، نمونه نخستین انسان و نخستین شهریار آورده است که: «افسانه ای درباره عجایب هفتگانه که جمشید آنها را ساخته و اسکندر از میان برده بود در میان پارسیان بسیار محبوبیت دارد، این افسانه به نثر و به نظم در چند نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس وجود دارد. آن عجایب هفتگانه جمشید به شرح زیر است:

چراخی که بی روغن همی سوخت

مرغی..... که از خورشید سایه نمی گیرد

بربطی..... که دسته لاجوردی و چهارتار (داشت) و چون باد بر او زدی آواز همچون بربط آمدی

و گر کسی تب لرزه داشتی، آواز، بربط بشنودی تب لرزه بشد.

مگسان زرین که همی پریدند، اگر کسی زهر خورده بودی آواز پرمگسان بشنودی زهر از او بشدی.

صراحی... که اندر میزدی (میهمانی م.) صدمرد بودی به نام هر مردی شرابی از هر رنگ اندر آن صراحی کردی.....

رودی آب.... و اندر میان آب طاقی و اندر طاق تختی و بر تخت تندیس ای همچون مردی آبرسان داوری نشسته، اگر دوکس با یکدیگر همیمالی (دشمنی) داشتی پیش تندیس دعوی کردی آن کس که دروغ گفتی زیر آب شدی، آن کس که راست گفتی بر روی آب پیش داور شدی. گنبدی نیمی ایض و نیمی اسود تا اگر کسی از گیتی گذران شدی و شب سه دیگر بام چهارم روان او بر آن گنبد پیدا آمدی، اگر بر نیمه سپید بودی، بهشتی. اگر نیمه سیاه بودی، در وند بودی یعنی دوزخی.^{۴۲}

ب: اسطوره مهر یا میترا

اما در باره مشترکات مذهبی آریاهای هندی و ایرانی که جنبه اساطیری دارد نمی خواهیم به تفصیل سخن بگوئیم بلکه در مورد یکی از مشهورترین خدایان آنها یعنی میترا یا مهر اشاره مختصری می نمائیم. در باب مهر و مهرپرستی تاکنون کتب و مقالات متعددی انتشار یافته است مهمترین سند باستان شناسی که گواهی بر اعتقاد مشترک هند و ایرانیان به هنگام همزیستی در منطقه وسیعی از آسیا می باشد کتیبه بغازکوی می باشد، در سال ۱۹۰۸ و ینکلر Winkler آلمانی در نزدیکی آنکارا در منطقه بغازکوی کتیبه مذکور را یافت. این کتیبه متن عهدنامه ای بین پادشاه هیتی (ختی) و پادشاه میتانی می باشد، در کتیبه بغازکوی چند خدای آریایی مانند میترا، وارونا، ایندرا، ناستیه ها نقر شده است، این سند ثابت می کند خدایانی را که در حدود ۱۴۰۰ سال پیش از میلاد نژاد هند و ایرانی می پرستیدند در میتانی نیز پرستش می شدند.^{۴۳}

بسیاری از دانشمندان ایرانی و بیگانه درباره مهر یا میترا سخن گفته اند که ما باختصار بذكر مواردی از آن می پردازیم:

«مهر خدای چراگاه های پهناور و نگه دارنده ستون های خانه ها و چهارچوبه های درخانه ها بود. از خانه ای که خشنود بود به آن رمه های گاوگوسفند و فرزندان خوب و زنان زیبا می بخشید، او نگهبان پیمان ها و فریادرس ستم کشیدگان و یار جنگاوران در دفاع از میهنشان بود.^{۴۴}

در حقیقت مهمترین ایزد هند و ایرانی که نام او هم در ریگ ودا هم در پشت های اوستائی جایگاه شایانی به خود اختصاص داده مهر بوده است. ما در اینجا اشاره ای مختصری به کتاب ارزشمند دین های ایران باستان تالیف نیبرگ می نمائیم.

در کتاب دین های ایران باستان تالیف هنریک ساموئل نیبرگ

H.S.Nyberg 'Die Religionen des alten IRAN' Persisch von Prof. Dr Najimabadi

مطالب جالبی درباره مهر یا میتره، میثره خدای مشترک هند و ایرانی مذکور است که ما بطور اختصار بذکر موارد مهم آن می پردازیم:

«این خدای میثره کیست؟ او به راستی برترین خداشناخته می شده و اهورامزدا در اصل در این مرزوبوم کاری ندارد، میثره پر نیروترین موجود در میان آفریدگان است. میثره به روشنی رابطه با جهان طبیعت را نشان می دهد. اواز بالای کوهستان هرا پیش از خورشید جاودانی برمی آید و نخست (یعنی پیش از خورشید) بر بلندی های به زیور زر آراسته ی زیبا می نشیند، وی پس از فرو رفتن خورشید به سوی کره ی زمین می آید، سروته زمین فراخ، گرد و دور مرز را لمس می کند و بر همه چیزهایی که میان آسمان و زمین است می نگرند، تردیدی نمی تواند باشد که میثره در جهان طبیعت در درجه نخست خدای آسمان شب است که به زیور ستارگان آراسته است نام و سرور ژرف (راز آمیز) است، او نمی خوابد و همواره بیدار است. او هزار گوش دارد، ده هزار چشم، ده هزار دیده بان، اوبه اطراف و به کوه ها می نگرند، اینها نقطه های دید او هستند. هشت یار دارد که دشمنان او را جستجو می کنند و راه هایی را می یابند که این دشمنان در آن راه ها قصد جان میثره را کرده اند. در نخستین سپیده بامدادی میثره به پیک های بسیاری درمی آید و از این راه تن خود را چون ماه تابان زیبا به درخشش در می آورد و چهره اش مانند ستاره تیر (تیشتریه) می درخشد، گرچه میثره بدین گونه با آسمان شب، باماه آن آسمان با ستارگان و سرخی بامدادی پیوند بسیار نزدیک دارد بستگی او با آسمان روز هم از قلم نمی افتد، گردونه شکوهمندی که با چهار اسب اسمانی کشیده می شود و میثره بر آن سوار است بنا بر همه ی توصیفات که بر آن می شود دراصل گردونه خورشید انگاشته شده است. شکی نیست که میثره جای جای در ایران همچون خدای خورشید نیایش می شده است».

نیبرگ درباره میترا بیش از این ها با استناد به منابع اوستا و بخش های آن سخن گفته است که ما به همین مختصر بسنده می کنیم و رشته سخن را به دیگر منابعی که در اختیار داریم می سپاریم^{۴۵}

از متون کهن یونانی که از جمله مهمترین منابع درباره تاریخ ایران باستان به شمار می رود چنین برمی آید که ایرانی ها دیرزمانی پیش از ظهور زرتشت ایزدمهر را ستایش می کرده اند. در هند بافتاین خدا بصورت میتره، دوستی یا پیمان ظاهر می گردد معمولا لاً همراه با خدای دیگری بنام وارونه (وارونا) به معنی سخن راست بصورت ترکیب (میتره- وارونه) خوانده می شود.^{۴۶}

پژوهشگر معروف بنام زینر Zahner براین باور بود که آئین پرستش میترا با قربانی گاو و رسم نوشیدن سومه (هومه = سوما) همراه بوده است، به گفته زینر لقب میتره «و وروگ ویونی» به معنای دارنده چراگاههای وسیع و گسترده بود و دلیلی است بر ارتباط و علاقه میترا به چهارپایان، تقریباً هر جا نام (رامن) یعنی کسی که چراگاههای نیک ایجاد می کند در اوستا آمده و بعنوان همکار میتره یاد شده است.^{۴۷}

در سالهای اخیر یک محقق ایرانی مقیم خارج بنام سیروس ابراهیم زاده با استفاده از منابع متعدد براین عقیده است که در ایران باستان هیچگاه دینی مستقل بنام میتراپرستی وجود نداشته است، ایزد میترا قسمتی از کل دین زرتشتی است و با میترای گاوکش غربی یکی نیست بین ایزدان ایرانی و خدایان اولمپ و نقش های برجسته میتراخانه ها تفاوت بسیار است.^{۴۸} البته این نظر شخصی پژوهشگر محترم است و باید اذعان نمود درباره میترا ده ها ایده و نظریه مطرح شده است....

گوردون چاپلید مولف کتاب سیرتاریخ درباره عقاید مذهبی شرقیان نظر خاص دارد. او می گوید:

«مذهب در شرق، تامین مادیات زندگی بوده است، پرستش خداوند برای تقویت حس پرهیزگاری، پاکدامنی و یا آسایش خاطر خداوند نبوده بلکه اعمال مذهبی را برای خوبی محصول، باران مساعد، پیروزی در جنگ، کامیابی های عاشقانه، توفیق در معاملات مالی، داشتن اولاد، بدست آوردن ثروت و تامین سلامت انجام می دادند.^{۴۹}

باید گفت که همه مطالبی که این محقق خارجی درباره شرقیان گفته امروزه در جهان غرب مصداق دارد، از معنویات خبری نیست و همواره به مادیات می اندیشند. در پایان این فصل در مورد سه خدای مورد ستایش آریاهای ایرانی و هندی، آن زمان که زندگی مشترکی داشتند چند جمله ای ذکر می نمایم. لازم بذکر است که اغلب خدایان هندی بعد از جدائی از آریاهای ایرانی مورد تنفر ایرانیان قرار گرفتند و همچون دیوان تلقی گشتند. نمونه هائی از آن را در اینجا ذکر می نمایم: وارونا و ایندرا و ناساتیا و تعدادی دیگر بقول دکتر زرین کوب «عنوان دیو که بعد از جدائی از هندوان در نزد ایرانی ها شامل خدایان شر، خدایان دشمن شد. تعدادی از خدایان دیرینه مشترک آریائی را مطرود و منفور کرد و با جدائی ایرانی ها و هندی ها قلمرو خدایانشان هم تدریجاً از یکدیگر جدا شد.^{۵۰}

مهرداد بهار در مورد تغییر نگرش هندوان درباب مذهب، پس از جدائی از ایرانیان آریائی، براین باور است که محیط جغرافیائی شبه قاره و وجود اقوام غیر آریائی در آن سرزمین پهناور باعث ایجاد افکار و اندیشه هائی متضاد باهم کیشان ایرانی خود شد:

«درپی مطالعه تطبیقی اساطیر ایران و هند به این نکته برخوردیم که چرا تفکر هند و ایرانی (آریائی) در طی دوران کوتاهی پس از اقامت آریاییان در دره سند بکلی تحول می یابد، تحقیق بیشتر عواملی غیر آریائی را در این تحول و تغییر نشان داد پس باید فرهنگ بومی ایران و دره سند را پیش از بدله آریاییان شناخت، زیرا این تحول ها باید منطبقاً مربوط به تاثیرگذاری فرهنگ بومی ای باشد که در دره سند و ایران وجود داشته است.»^{۵۱}

نتیجه

هزاران سال است که ما با هندیان روابط صمیمانه داریم و هرگز از سوی آنها تعرضی بخاک ما نشده هرچند ما در زمان محمود غزنوی و نادرشاه افشار در آن خطه زرخیز به چپاول گری هم پرداختیم اما این مدت نسبت به دهها قرن رابطه مستقیم بسیار اندک و قابل مقایسه نیست. وقتی به دنیای پر راز و رمز هندیان می اندیشیم و به اساطیر و افسانه های آن ها نظر می افکنیم به نیکی درمی یابیم که شبه قاره واقعاً سرزمین عجایب است صدها زبان و گویش محلی، آداب و سنن متفاوت از یکدیگر مذاهب و کیش های جور و واجور در آن سرزمین گسترده در جنوب آسیا، واقعاً برای یک گردشگر بیگانه حیرت آور است. به کتاب اساطیر هند نوشته ورونیکا ایونس نگاهی افکنیم واقعاً از آنهمه اسطوره شگفت زده شدم، اینها چقدر خدا داشتند و هنوز هم تعدادی از آنها را ستایش می کنند از آن جمله (خدایان ودائی، نوخدایان، خدا بانوان، خدایان حیوانی، خدایان کوچک، نیمه خدایان و ریشی ها و و) که هرکدام شامل ده ها خدا و نیمه خدا می شوند که واقعاً حیرت انگیز است: اکثر این خدا و خدانمایان هیچ ارتباطی با اساطیر ما ندارند تنها چندین مورد است که در متن مقاله به آن اشاره مختصری نموده ایم. وقتی آنها از ما جدا شدند ما به ایران بزرگ یا فلات ایران آمدیم و آنها به شبه قاره یا هند یا بهارات رفتند، بسیاری از باوری های آنها نسبت به خدایان تغییر یافت خدایان ما را دشمن و اهریمن تلقی کردند ما هم خدایان آنها را دیو و دد قلمداد نمودیم چرا این وضع پیش آمد؟ گروهی از اندیشمندان و پژوهشگران تاریخ هند براین عقیده اند که محیط جغرافیائی آن سرزمین و وجود اقوام گوناگون بومی عامل این تغییر نگرش در مسائل مذهبی و معنوی گشته است. به هر حال هندیان عصر ودائی در لاک خود فرو رفتند و به قلمرو غربی خود بی توجه ماندند اما نباید فراموش کرد که در نوشته های ریگ ودا که کهن ترین بخش ودا است ایرانیان در نگارش آن شریک و سهیم بوده اند. و مشابهت فراوانی میان نوشته های اوستا و ریگ ودا موجود است که غیر قابل انکار می باشد...

پی نوشت

- ۱- Cast System سیستم کاست که قرون متمادی در شبه قاره وجود داشت.
- ۲- Kshatriyas جنگاوران یا کشتریاها.
- ۳- Vaisyas ویسایا(وایشیان) بازرگانان و کشاورزان.
- ۴- Sudras سودراها یا شودر که طبقه زحمتکش فرودست جامعه هند بودند.
- ۵-South Asia.A short History Hugh tinker-۱۹۶۶.P.
- ۶- شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی ج ۱ ص ۲۴۰.
- ۷- دیاکونف، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، چاپ سوم، صص ۲۴۰ و ۲۴۱.
- ۸- مهرداد مهرین، تاریخ تمدن ایران باستان صص ۱۲۷ و ۱۲۸.
- ۹- رود بانرجی R.D Banerji.
- ۱۰- علی اصغر حکمت، سرزمین هند، تهران، انتشارات امیرکبیر، ص ۳۵ (وی سالها سفیر ایران در هندوستان بود و اطلاعات کافی از شبه قاره کسب کرده بود).
- ۱۱- دولاندلن، تاریخ جهانی، جلد اول ترجمه احمد بهمنش، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷، چاپ دهم، ص ۶۰.
- ۱۲- عفت بستار- نقش برجسته ها و مجسمه های هند باستان در هنر پیش از آریائی و بعد از آریائی - فصلنامه علمی و پژوهشی باغ نظر- سال دوم شماره سوم، بهار و تابستان.
- ۱۳-GroLier Encycloedia Intenational.v.۹ CANADA P.۱۸۶.
- ۱۴- کلمه ود Veda در زبان سانسکریت از ریشه وید به معنی دانستن است، همچنین به معنای علم و دانش هم به کار رفته است(نقل از کتاب «باورهای آریاییان» تألیف احمد متین دوست) از انتشارات چهارباغ اصفهان چ اول ۱۳۸۴ ص ۱۲.
- ۱۵- کارل شیرمیسن(Dr.Karl-Sehirmeisen)، مجله آسیائی سلطنتی انگلستان ۱۹۱۰، به نقل از مهدی غروی، مجله هنر و مردم شماره ۱۱۴ فروردین ۱۳۵۱ ص ۴۸.
- ۱۶- نقل به اختصار از کتاب تاریخ اساطیری ایران تألیف ژاله آموزگار، تهران، سمت، ۱۳۷۴، صص ۶ و ۷.
- ۱۷- جلالی نائینی، سید محمدرضا، مقدمه گزیده ریگ ودا، تهران، نشر قطره، ۱۳۶۷، صص ۳۱/۲۱/۲۰.
- ۱۸- مشکور، ایران در عهد باستان، ج اول، تهران، چاپخانه سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی، ۱۳۴۳، ص ۵۸.

- ۱۹- Vyasa- گویا ویسا مولف وداها و پورانها بوده است.
- ۲۰- محمد جواد مشکور، ایران در عهد باستان، ص ۵۸.
- ۲۱- همان کتاب، نقل باختصار صص ۶۰ و ۶۱.
- ۲۲- همان.
- ۲۳- همان.
- ۲۴- بهار، مهرداد، ۱۳۷۲، جستاری چند در فرهنگ ایران، تهران، فکر روز، ۱۳۷۵، صص ۱۸ و ۱۹.
- ۲۵- حسن پیرنیا(مشیرالدوله) ، عصر اساطیری تاریخ ایران، ج ۲، به اهتمام سیروس ایزدی، نشر هیرمند، ۱۳۸۳، صص ۱۷۵-۱۷۶.
- ۲۶- استاد ابراهیم پور داود، یادداشت‌های گاناها، تهران، دانشگاه تهران، ۲۵۳۶، به کوشش بهرام فره وشی، ص ۴۲۷.
- ۲۷- ورونیکا، ایونس (Iosn-VERONICA)، شناخت اساطیر هند، ج ۲، ترجمه باجلان فرخی، نشر اساطیر، ص ۵۲.
- ۲۸- کریستن سن، آرتور ۱۳۷۷، نمونه های نخستین انسان و نخستین شهریار ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، نشر چشمه، چکیده مطالب دو مجلد.
- ۲۹- همان کتاب ص ۲۹۵.
- ۳۰- ایضاً همان کتاب ص ۲۸۶.
- ۳۱- عبدالحسین زرین کوب ۱۳۶۴ تاریخ مردم ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر ص ۱۵.
- ۳۲- چقدر شباهت به مدینه فاضله یا آرمانشهری افلاطون فیلسوف بزرگ یونان باستان دارد محمد جواد مشکور- ایران در عهد باستان صص ۷۹ و ۸۰.
- ۳۳- هینلز، جان، راسل، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران، نشر چشمه، ۱۳۸۶، چاپ دوازدهم، ص ۵۵.
- ۳۴- کریستن سن، آرتور ۱۳۵۵، کیانیان، ترجمه ذبیح الله صفا، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ص ۱۲۰.
- ۳۵- همانجا .
- ۳۶ اذری دمیرچی، علاء الدین، مقدمه ای بر ساختار اجتماعی و فرهنگی ایران باستان، تهران، انتشارات مرآتی، ۱۳۷۲، ص ۳۳.
- ۳۷- ذبیح الله صفا ۱۳۸۳، حماسه سرائی در ایران، تهران، انتشارات فردوس چاپ سوم، ص ۴۴۱.
- ۳۸- آذری، مقدمه ای بر ساختار اجتماعی و فرهنگی ایران باستان، ص ۳۴.
- ۳۹- استاد ابراهیم پور داود، یاد داشت های گاناها، صص ۴۳۶ و ۴۳۷.

- ۴۰- ژاله آموزگار، تاریخ اساطیری ایران، تهران، سمت، ۱۳۷۴، ص ۵۱.
- ۴۱- مشکور، ایران در عهد باستان ص ۵۰، در برخی از منابع تا هزار سال هم سلطنت جمشید را ذکر کرده اند.
- ۴۲- کریستن سن، آرتور، نمونه های نخستین انسان و نخستین شهریار ص ۳۸۵ و ۳۸۶.
- ۴۳- م. موله ۱۳۷۷، ایران باستان ترجمه ژاله آموزگار، نشر توس صص ۵۱ و ۵۳.
- ۴۴- انصاف پور ۱۳۵۲، تاریخ زندگی اقتصادی روستائیان و طبقات اجتماعی ایران، شرکت سهامی انتشار، تهران ص ۱۰۹.
- ۴۵- نیبرگ ۱۳۵۹، دین های ایران باستان، ترجمه سیف الدین نجم آبادی، تهران، مرکز مطالعات فرهنگی ص ۱۹۵، چاپ جدید آن از سوی دانشگاه باهنر کرمان در سال ۱۳۸۳ به انجام رسیده است. صص ۶۰، ۶۱ و ۶۲.
- ۴۶- بنونیست Benveniste، دین های ایرانی بر پایه متون کهن یونانی ترجمه بهمن سرکاراتی، تبریز، کمیته استادان، ۱۳۵۹، ص ۴۷.
- ۴۷- هینلز، جان راسل ص ۱۲۳.
- ۴۸- ابراهیم زاده، سیروس ۱۳۷۱، افسانه میتراپرستی ایرانیان، نشر ره آورد به سردبیری حسن شهباز.
- ۴۹- گوردون چایلد، سیر تاریخ، ترجمه احمد بهمنش، چاپ دانشگاه تهران ص ۷۲.
- ۵۰- عبدالحسین زرین کوب، تاریخ مردم ایران ص ۲۵.
- ۵۱- بهار، مهرداد، ۱۳۸۴، از اسطوره تا تاریخ، گردآورنده و ویراستار، ابوالقاسم اسماعیل پور، نشر چشمه، چ چهارم تهران ص ۴۰۳.

منابع خارجی

- ۱- Duchesn Guillemin-La Religion de L IRAN Ancien ۱۹۶۲
- ۲-Benveniste ,E,L Iran-vez et L origine Legendaire des Iraniens ۱۹۳۴
- ۳- Benveniste,E les classes Sociales dans La Tradition avestique J.A ۱۹۳۲
- ۴- Tinker. ۱۹۶۰ South Asia A Short History p.۱۳
- ۵- Mole,M:Culte,mythe et Cosmologie dans L'IRAN ancien Paris ۱۹۶۳

۶- Grolier Encyclopedia International-V.۹.CANADA



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی